

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره سوم - پاییز ۱۳۸۸

صص ۱۰ - ۱

اتحادیه اروپا پس از توافقنامه لیسبون

احمد نقیب‌زاده^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۹

تاریخ تصویب: ۸۸/۱۱/۱۷

چکیده

معاهده ماستریخت شامل تمهیداتی بود که پس از رسیدن به پول واحد در سال ۱۹۹۹ اندیشه تدوین قانون اساسی اروپایی را در چشم‌انداز متولیان وحدت اروپا قرار می‌داد. در سال ۲۰۰۲ والرئیسکار رئیس‌جمهور سابق فرانسه به همراه جمعی از صاحب‌نظران مأمور تدوین پیش‌نویس قانون اساسی شد، اما این پیش‌نویس در میان شک و تردیدهای ناشی از تحول سریع اتحادیه اروپا و شکاف بین کشورهای کوچک و بزرگ و دل‌نگرانی اقشار اجتماعی که پیش از این از سیاستهای حمایتی دولتهای خود بهره‌مند می‌شدند با نفی روبه‌رو شد و از نو بحث و جدل‌های مربوط به محدوده وحدت اروپا را زنده ساخت. عقب‌نشینی مسئولان اتحادیه اروپا از قانون اساسی به توافقنامه ۲۰۰۷ لیسبون انجامید. حال این پرسش پیش می‌آید که اروپا تا کجا می‌تواند در روند وحدت پیش برود و سرنوشت تلاش‌های مربوط به تدوین یک قانون اساسی اروپایی که در عین حال عهدنامه‌ای بین‌حکومتی بود و هرگز جانشین قانون اساسی کشورها یا چیزی شبیه آن نمی‌شد، به کجا می‌انجامد؟

واژه‌های اساسی: اتحادیه اروپا، قانون اساسی اروپایی، معاهده ماستریخت، توافقنامه لیسبون، شورای اروپایی.

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

از ماستریخت تا آمستردام و از نیس تا رم روند وحدت اروپا لحظه‌ای از صعود بر قله‌های باز هم بلندتر نایستاد. این اتحادیه پیوسته بر شمار اعضا و حوزه جغرافیایی خود افزود و تا آنجا که توانست دامنه صلاحیتهای خود را گسترش داد: اما هر چه بیشتر به جلو می‌رود از مواضع آغازین خود بیشتر فاصله می‌گیرد و با دنیایی که در آن بزرگ شد بیگانه‌تر می‌شود. پیرایه قانون اساسی که می‌خواست به زیور آن آراسته شود به جای آنکه به آخرین جاه‌طلبی‌های آن پاسخ دهد پرده از نقاط ضعفی برداشت که بدبینان (اروسپتیک‌ها) سالها منتظر آن بودند و به انحای مختلف آن را فریاد می‌کردند.

با موفقیت‌های دهه ۱۹۹۰ و دستیابی به پول واحد (یورو) در سال ۱۹۹۹، آخرین خیز در جهت همسویی در مقابل یک پیمان اساسی که مسامحتاً قانون اساسی اروپایی نامیده شد برداشته شد، اما شکست این اقدام در پرتو «نه» مردم، از نو پرسش‌هایی را در مورد سرانجام وحدت اروپا و محدوده‌های آن مطرح کرد. با عقب‌نشینی مسئولان اتحادیه اروپا تا سرحد پذیرش یک توافقنامه بسیار ملایم‌تر که آن هم معلوم نبود با چه واکنشی روبه‌رو خواهد شد، به نظر می‌رسید کم‌کم اروپایی‌ها به مرزهای واقعی وحدت اروپا رضایت خواهند داد که در آن دولتهای ملی همچنان حاکمیت خود را حفظ خواهند کرد و رؤیای اتحادیه (فدرالیسم) و ایالات متحده اروپا به فراموشی سپرده خواهد شد.

۱. نگاهی به دلایل شکست طرح قانون اساسی اتحادیه اروپا

در ۱۹ ژانویه ۱۹۹۵ ژاک دولور پس از ده سال کرسی ریاست کمیسیون اروپا را ترک و آن را به ژاک سانتر واگذار کرد. دوره ده ساله دولور دوره سازندگی و تولد اتحادیه اروپا بود و اینک سانتر می‌باید طی پنج سال سه وظیفه اساسی را به انجام رساند: اول تسریع در تحقق مصوبات ماستریخت یعنی تحکیم بازار واحد و به پایان رساندن وحدت اقتصادی و پولی و شکل دادن به سیاست خارجی و امنیتی مشترک، سپس تدارک کنفرانس بین حکومتی پیش مندرج در ماستریخت که می‌باید در راستای رفع نقایص و انطباق آن با اتحادیه اروپایی در حال گسترش به ۱۵ کشور باشد و سوم تدارک الحاق کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به اتحادیه. با این تمهیدات و با ورود

به دهه اول هزاره سوم گامها شتاب بیشتری به خود گرفت. ابتدا در ۲۶ فوریه ۲۰۰۱ در شورای اروپایی نیس پیمانی با دو وجه یکی در مورد گسترش و دیگری در مورد تحول نهادهای اروپایی به امضا رسید. متعاقب آن شورای اروپایی لیکن (Laeken) در ۱۵ دسامبر ۲۰۰۱ همراه با تصویب الحاق ده کشور جدید در دسامبر ۲۰۰۴، مصوب تشکیل کنوانسیون برای اصلاح نهادهای اروپایی به ریاست والرئ ژیسکار دستن رئیس جمهور اسبق فرانسه را صادر کرد. این کنوانسیون از ۲۸ فوریه ۲۰۰۲ کار خود را آغاز و حاصل کار را در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۳ در کتابچه‌ای با عنوان *پروژه پیمان قانون اساسی* به طور رسمی عرضه کرد. در آن روز تعداد ۱۰۵ حقوقدان و سیاستمدار که نویسنده این کتاب بوده و مواد آن را با دقت به نگارش در آورده بودند، همراه با دستیاران خود با شور و شوق به سمفونی «سرود شادی» بتهوون گوش دادند و ژیسکار دستن سخنرانی اختتامیه این کنوانسیون را، که به مدت ۱۵ ماه روز و شب به تدوین آن پرداخته بودند، ایراد کرد:

«نتیجه کامل نیست و چنین انتظاری هم نمی‌توان داشت... من کار مشترکمان را به عنوان بنیان قراردادی که مؤسس قانون اساسی آینده اروپا خواهد بود به نام شما به شورای اروپایی که در ۲۰ ژوئن در سالونیک برگزار خواهد شد تسلیم می‌کنم» (Ajchenbaum, 2004: 56).

آلن لاماسور یکی از نویسندگان این توافقنامه که نماینده پارلمان اروپا بود گفت ما می‌توانیم کار خود را با کنوانسیون فیلادلفیا که در سال ۱۷۸۷ موجودیت ایالات متحده آمریکا را اعلام کرده مقایسه کنیم. اما اینها آرزویی بیش نبود و واقع‌گرایان تحقق آن را به معجزه شبیه می‌دانستند و این معجزه رخ نداد. در عین حال در اولین گام، این متن به اتفاق آرا در شورای اروپایی بروکسل ۱۸-۱۷ ژوئن ۲۰۰۴ مورد تصویب رؤسای دولتهای کشورهای عضو قرار گرفت.

شاخص‌های توافقنامه

۱. برخلاف آنچه تصور می‌شود توافقنامه بر محور پیمانی بین دولتهای عضو استوار بود که هرگز قصد نداشت جای قوانین اساسی ملی را بگیرد، در بخش اول عنوان سوم که به صلاحیت‌های اتحادیه اختصاص داشت ماده ۱۱-۲ به صراحت اعلام می‌داشت که

«اتحادیه در محدوده صلاحیت‌هایی که دولتهای عضو به صراحت در قانون اساسی حاضر به آن اشاره دارند عمل خواهد کرد و تمام صلاحیت‌هایی که به اتحادیه نسبت داده نشده است، همچنان به دولتهای عضو تعلق خواهد داشت». در عوض ماده ۱۲-۱ در همین بخش تصریح می‌کند: «زمانی که قانون اساسی صلاحیتی را اختصاصاً به اتحادیه نسبت می‌دهد، فقط اتحادیه قادر به عمل در آن محدوده خواهد بود و دولتهای عضو حق دخالت یا ورود به آن را ندارند، مگر آنکه اتحادیه آنها را مأمور چنین کاری کند».

۲. در عین حال کنوانسیون ایجاد ریاست تمام وقت شورای اروپایی را که می‌توانست چیزی شبیه رئیس جمهور اتحادیه تلقی شود، همراه با یک وزیر امور خارجه اتحادیه پیش‌بینی کرده بود، که هدف نهایی آن تقویت این مراجع در سالهای بعد و طی قراردادهای تحکیمی دیگر بود تا به تدریج اروپاییان آمادگی پذیرش آن را پیدا کنند.

۳. در خصوص تقویت نهادهای اروپایی باید به افزایش نقش پارلمان اروپا و قدرتی که در تعیین جریمه یا بازدارندگی به آن اعطا شد اشاره کرد.

۴. در خصوص سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی مشترک علاوه بر تمهیدات گذشته، بر ضرورت همسویی بیشتر تأکید شد و اجرای تصمیمات شورای وزیران در امور خارجه بر عهده وزیر امور خارجه اروپا و همزمان بر عهده دولتهای عضو گذاشته می‌شد.

۵. در زمینه‌های حقوقی و پلیسی نیز تدابیری گسترده‌تر از گذشته برای همکاری کشورهای عضو با یکدیگر و با اروپل (پلیس اروپایی تأسیس ۱۹۹۹) و اروژوست (دیوان اروپایی تأسیس ۲۰۰۲) اندیشیده و حتی استفاده از ابزارهای نظامی در مواردی چون به تروریسم و خطرهای مشابهی که متوجه شهروندان اروپایی باشد در نظر گرفته شده بود.

چنانکه ملاحظه می‌شود در هیچ یک از مواردی که ممکن بود به حساسیت دولتها نسبت به حاکمیت خود بینجامد، تغییر تندی در کنوانسیون صورت نگرفت، مگر آنکه رویکرد کلی آن را در جهت فدرالیسم اروپایی (چند بار بر حالت کنفدرال و استقلال دولتها در کنوانسیون اشاره شده بود) به عنوان اساسی‌ترین تغییر مورد توجه قرار دهیم. حال این پرسش پیش می‌آید که مخالفت کشورهای مهم اروپا مانند فرانسه با توافقنامه‌ای که خود آنها تهیه کرده بودند به چه دلیل یا دلایلی بوده است؟

فرایند شکست

ابتدا به تفسیری از یک نویسنده لوموند دیپلماتیک در مورد تصویب نکردن پیش‌نویس قانون اساسی از سوی مردم می‌پردازیم که چشم‌انداز خاصی را برای ما می‌گشاید: «در تاریخ ساخت اروپا «پیمان مؤسس یک قانون اساسی برای اروپا» که در ۲۹ اکتبر ۲۰۰۴ در رم به امضای مسؤولان رسید از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. اگر این پیمان به تصویب ۲۵ کشور عضو اتحادیه اروپا می‌رسید قالب خاص اقتصادی، اجتماعی و تا حدی سیاسی برای زندگی مشترک ۴۵۰ میلیون ساکنان قاره قدیم شکل می‌گرفت، اما هر تخمینی که درباره متن این قانون و ارکان آن داشته باشیم، انتقادات وارده بر آن بسیار زیاد است. در هر شرایط تاریخی، چنین عمل بنیادی موضوع هیجان‌ات و بحث‌ها و آیین‌هایی خواهد شد. در حالی که طرح این موضوع هیچ بحثی را که در سطح و درخور چنین اقدامی باشد در تمام اروپا برنمی‌گیخت. در بطن هر افکار عمومی ملی، دلایل خاص که گاه در تضاد با دیگر افکار عمومی است، در قبول یا رد آن مشاهده می‌شد. شکاف اصلی که در هر ۲۵ کشور در حال ژرف‌تر شدن است شکافی است که بین نخبگان سیاسی، اداری و روشنفکران که همراه رویدادها تحول می‌یابند و مردمانی که به کلی با چنین احساسی بیگانه هستند و حتی خود را مسافر همان کشتی اروپایی هم نمی‌دانند و به اتحادیه به عنوان هویتی خارجی و حتی دشمن می‌نگرند از سوی دیگر وجود دارد» (Cassen, 2005: 4). این واقعیت اساس شکست طرح قانون اساسی اروپا را تشکیل می‌دهد. دولتهای اروپا، متعهد به دموکراسی و جلب‌نظر مردم به‌رغم تأکیدی که در معاهده ماستریخت بر ساخت اروپای شهروندان داشتند، هرگز نتوانستند مردم خود را با خود همراه سازند. در نتیجه شکست این طرح به «نه» ای مربوط می‌شود که مردمان این کشورها ابراز داشتند و گرنه ادعاهای سیاسی یا اقتصادی دولتهایشان قابل مذاکره و یافتن راه‌حل بوده و هست (Bellon, 2005: 6).

به هر صورت با برگزاری اولین رفراندوم روند شکست شتابان به پیش رفت، نه‌تنها شور و مشورت ۲۵ کشور برای گشودن روزنه‌ها با شکست روبه‌رو شد، بلکه مردم فرانسه در همه‌پرسی ۲۹ مه ۲۰۰۵ و هلند در همه‌پرسی اول ژوئن ۲۰۰۵ به طرح قانون اساسی پاسخ منفی دادند و انگلستان که موضعش از پیش مشخص بود نفس راحتی کشید.

دلیل دوم معضل ساختاری اتحادیه اروپاست که از زمان تأسیس تاکنون وجود داشته و کسی هم قادر به حل آن نیست و آن شکافی است که بین کشورهای کوچک و بزرگ عضو اتحادیه وجود دارد. در نظریه‌های همگرایی پیوسته به لزوم همسطحی و همسنخی کشورهایی که خواهان ورود به یک اتحادیه هستند اشاره شده است. اما ۶ کشور مؤسس بازار مشترک دقیقاً ترکیبی از سه کشور بزرگ (فرانسه، ایتالیا، آلمان) و سه کشور کوچک (بلژیک، لوکزامبورگ، هلند) را به نمایش می‌گذاشتند. این تفاوت در سالهای بعد نیز با افزایش کشورهای عضو ادامه یافت و حتی پیچیده‌تر نیز شد. در آستانه طرح قانون اساسی اروپا، نخست‌وزیر لوکزامبورگ، ژان کلود یونکر که به‌صورت سخنگوی ۱۹ کشور متوسط و کوچک درآمده بود، نشست کوچکی از نمایندگان این کشورها در اول آوریل ۲۰۰۳ در لوکزامبورگ ترتیب داد تا صدای خود را همراه با پیشنهادهایی به گوش تدوین‌کنندگان قانون اساسی برسانند. سپس نمایندگان همین کشورها در ۱۶ آوریل در آتن گرد هم آمدند تا موضع واحدی در برابر کشورهای بزرگ اتخاذ کنند. این اعتراض‌ها از گذشته هم وجود داشت، اما هیچ‌گاه تا به این حد آشکار و صریح نبوده است. از سال ۲۰۰۰ اعتراض‌ها رنگ دیگری به خود گرفت. زمانی که نخست‌وزیران پرتغال و بلژیک، کشورهای بزرگ را به سوءاستفاده و تلاش برای حفظ برتری متهم ساختند و دامنه آن به شورای اروپایی و نیز کشیده شد که یکی از نشست‌های مهم سران اروپا در سال ۲۰۰۰ بود؛ هواداران وحدت اروپا بر آینده اتحادیه بیمناک شدند؛ به‌ویژه آنکه ده کشوری که قرار بود تا سال ۲۰۰۴ به این اتحادیه بپیوندند نیز جزو کوتوله‌هایی بودند که به جمع ناراضیان می‌پیوستند (Ajchenbaum, 2004: 62). این اختلافات می‌بایست در تعیین رأی کیفی و تعداد نمایندگان کشورها در کمیسیون اروپا و شورای وزیران فیصله یابد.

نکته دیگری که سد راه تقویت نهادهای اروپایی می‌شود حساسیتی است که هنوز دولتها نسبت به حاکمیت ملی خود بروز می‌دهند. این حساسیت در پیش‌نویس قانون اساسی با ذکر این جمله که «صلاحیت‌های نهادهای اروپایی همان صلاحیت‌هایی خواهد بود که دولتها به آنها اعطا می‌کنند و شامل آنچه اعطا نکرده‌اند نمی‌شود»، لحاظ گردید اما معلوم نیست این‌گونه جملات تا چه حد برطرف‌کننده این‌گونه نگرانی‌ها باشد.

در کنار این نگرانی‌ها، تفاوت‌های فرهنگی و هویت‌های متفاوت ملی که به‌رغم تلاش بی‌وقفه مسئولان اتحادیه اروپا در جهت همسویی و نزدیک کردن ملت‌های خود به یکدیگر به صورت یک مسأله اساسی باقی مانده است، در سطوح مختلف قابل مشاهده بوده و بر نگرانی طرفداران وحدت می‌افزاید. رژی دبره در کتاب *همه‌سویه* شرط موفقیت اتحادیه اروپا را در دو نکته معرفی می‌کند. یکی در حوزه دفاع یعنی اینکه یک سرباز فرانسوی حاضر باشد جان خود را برای دفع خطر از آلمان به خطر بیندازد و برعکس در حوزه فرهنگ یعنی یکی دانستن هویت ملی و هویت اروپایی برای هر فردی که شهروند یکی از کشورهای عضو است (Debray, 1989: 11). با وجود گذشت ۲۰ سال از انتشار این کتاب به جرأت می‌توان گفت هیچ یک از این دو شرط حاصل نشده است.

۲. عقب‌نشینی لیسبون: امیدها و نگرانی‌ها

به دنبال رأی منفی مردم فرانسه و هلند به قانون اساسی بسیاری از سیاستمداران اروپا از جمله سارکوزی رئیس جمهور بعدی فرانسه راه چاره را در تدوین یک متن ملایم‌تر با جاه‌طلبی کمتر دیدند. نتیجه این اندیشه و رایزنی‌های بعدی توافقنامه ۱۹-۱۸ اکتبر ۲۰۰۷ لیسبون بود. در این متن ملاحظات دموکراتیک و کاهش قدرت کشورهای بزرگ محور اصلی بود که می‌بایست در نحوه تصمیم‌گیری لحاظ شود. در عین حال ایرلند در آغاز به این متن هم‌رأی منفی داد و کشورهای لهستان، چک و انگلستان هم موضعی نامشخص داشتند، ولی در نهایت تصویب و از اول دسامبر ۲۰۰۹ وارد مرحله عمل شد.

بر پایه توافقنامه لیسبون

۱. اتحادیه اروپا شخصیتی حقوقی داشته و می‌تواند با افراد حقیقی و حقوقی به عقد قرارداد پردازد یا عضو یک سازمان بین‌المللی شود.
۲. فرایند تصمیم‌گیری در نهادهای اروپایی به‌گونه‌ای دموکراتیک‌تر به انجام خواهد رسید:

- شورای اروپایی مرکب از رؤسای دولتهای عضو که اکنون ریاست آن هر ۶ ماه یکبار بر عهده یکی از اعضاست، رؤسا به صورت تمام وقت و براساس رأی کیفی برای دو

سال و نیم از سوی رؤسای دولتهای عضو انتخاب خواهد شد و انتخاب مجدد وی برای یکبار امکان‌پذیر است.

- شورای وزیران اجلاس‌های خود را به‌صورت باز، علنی و همگانی برگزار خواهد کرد.

- قسمت عمده تصمیمات شورای وزیران بر پایه رأی کیفی اتخاذ خواهد شد.
- در رأی‌گیری کیفی کنونی، حداقل رأی ۲۵۵ از ۳۴۵ رأی است و هر دولتی می‌تواند بخواهد که رأی مأخوذه، نماینده ۶۲ درصد جمعیت اتحادیه باشد. این اکثریت باید معرف اکثریت دولتها هم باشد، اما براساس ترتیبات جدید رأی اکثریت کیفی باید همزمان مبین اکثریت دولتها و جمعیت باشد. در نتیجه هر تصمیمی در شورای وزیران باید دست‌کم ۵۵ درصد دولتها و ۶۵ درصد جمعیت اتحادیه را با خود داشته باشد. هر گاه شورا بر پایه پیشنهاد کمیسیون تشکیل شود، حداقل رأی لازم برای تصمیم‌گیری ۷۲ درصد دولتها خواهد بود. (Le traité de Lisbonne: ce qui change, 1991-2002)
- این ترتیبات از سال ۲۰۱۴ وارد مرحله عمل خواهد شد.

۳. در حوزه سیاست خارجی:

- نماینده واحد و عالی اتحادیه در امور خارجه و سیاست امنیتی جانشین نماینده عالی اتحادیه در سیاست خارجی و امنیتی مشترک و کمیسر اروپایی روابط خارجی خواهد شد.

۴. در حوزه دموکراسی و پارلمان:

- پارلمان اروپا دارای ۷۸۵ نماینده به جای ۷۵۱ نماینده کنونی خواهد بود.
- قدرت پارلمان در زمینه‌های قضایی، امور داخلی، بودجه، تصویب توافقات بین‌المللی و نظارت بر سیاستهای کمیسیون افزایش می‌یابد.
- به‌منظور دخالت دادن مردم، هر پیشنهادی که به امضای یک میلیون شهروند اروپایی برسد باید مورد توجه کمیسیون قرار گیرد.
- منشور حقوق اساسی و پایه در ۲۵ کشور (بجز انگلستان و لهستان) الزامی خواهد بود.

۵. رأی کیفی به این صورت توزیع می‌شود: کشورهای آلمان، فرانسه، انگلستان و ایتالیا هر کدام ۲۹ رأی، اسپانیا و لهستان هر کدام ۲۷ رأی، رومانی ۱۴ رأی، هلند ۱۳ رأی، یونان، چک، بلژیک، پرتغال و مجارستان هر کدام ۱۲ رأی، سوئد، اتریش و بلغارستان

هر کدام ۱۰ رأی، اسلواکی، دانمارک، فنلاند، ایرلند و لیتوانی هر کدام ۷ رأی، لتونی، اسلونی، استونی و قبرس هر کدام ۴ رأی و مالت ۳ رأی (Fondation Robert, 2007). (Schuman: Déc

هودة بحث

یکی از صاحب نظران فرانسوی ماهیت و وضعیت و آینده اتحادیه اروپا را در عباراتی ساده بیان می کند: اتحادیه اروپا از ریشه ها و پایه های خود فاصله گرفته و این نشان از آن دارد که هم در مورد خود دچار اشتباه شده و هم در مورد دنیا و تحولات آن. اروپا کار خود را بر پایه اندیشه آزادی شروع کرد تا کشورهایی را که اسیر و مقهور جنگ شده بودند دوباره سر بلند کند تا باهم متحد شوند؛ خطر ارتش سرخ را از سر بگذرانند، دشمنی ها و کینه های گذشته را کنار گذاشته و با هم دوست شوند. ۶ کشور اولیه بر پایه مساوات و احترام متقابل و براساس منافع ملی مشترک و تصمیم دولتها از وحدت گمرکی به اتحادیه اقتصادی و پولی گذار کردند. به عبارت دیگر جامعه اقتصادی اروپا مخلوق دولتهای عضو خود بود، اما امروز این اتحادیه بزرگ با ۲۵ [اینک ۲۷] کشور به دنبال اطاعت و نظم است. محدوده خواسته های آن اروپای کوچک مشخص بود، اما اروپای بزرگ حد و مرزی در جاه طلبی های خود نمی بیند. به جای آزادی به دنبال ابرقدرت شدن است. در داخل اقتدار خود را با نظارت، دستور دادن و قطعنامه به نمایش می گذارد و در خارج دست به تهدید و نمایش قدرت می زند. اروپای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مانند یک باشگاه رادمردان بود، ولی اروپای امروز شباهت به پادگان دارد. آن اروپا به دنبال آزادسازی بود، این اروپا به دنبال اطاعت است. به همین دلیل مردم اروپا هم شور و شوق خود را از دست داده و به جای آن دل سرد شده اند (Robin, 2005: 24-33).

منابع

1. Ajchenbaum, Yves Marc; Thomas Ferenczi, (2004). L'Europe, 25 pays, Une Histoire, Paris, Le Monde; Ed: Libro.
2. Bellon, André, (2005). "Votez bien, ils feront le Reste", Le Monde Diplomatique.

3. Cossen, Bernard. (Avril 2005). "Ce 'Non' qui distribuerait les cartes en Europe" Le Monde Diplomatique, p 4 .
4. Fontaine, Pascal, (1994). L'Union Européenne, Paris, Seuil.
5. Robin, Gabriel. (Mai 2005). "La constitution européenne ou Le grand écart" Défense Nationale.
6. Thornhill, John. (2005). "Tous Gaullistes Le 29 Mai?", Courier international, N° 758, 12-18, p 11.
7. Thornhill, John. (2005). "La Constitution Européenne: étude Critique des dispositions relatives au domaine sociale" FEANTSA.
8. Thornhill, John. (2009). "Le Traité de Lisbonne: Ce qui change", La documentation Française.
9. Thornhill, John. (2007). "La stratégie de Lisbonne: une Voie européenne dans la Mondialisation", Fondation Robert Schuman, September.
10. Thornhill, John. (2007). "Traite de lisbonne, Fondation Robert Schuman, Décembre", (www.robert-schuman).

